



خیال در فلسفه صدرا پنجره‌ای دو سویه در انتهای عالم طبیعت و ابتدای آخرت است

«خیال» در نظریه ملاصدرا هم به عنوان عالمی از عوالم انسان و هم به عنوان یکی از درجات فهم و ادراک انسان تلقی می‌شود. خیال مرز مادیت و تجرد است و با این ویژگی، از سایر قوا متمایز می‌شود.

171#خیال؛ در نظریه ملاصدرا هم به عنوان عالمی از عوالم انسان و هم به عنوان یکی از درجات فهم و ادراک انسان تلقی می‌شود. خیال مرز مادیت و تجرد است و با این ویژگی، از سایر قوا متمایز می‌شود.

خیال پنجره‌ای دو سویه در انتهای عالم طبیعت و ابتدای عالم آخرت است که اولین نگاه‌های انسان مادی به جهان مجرد را میسر می‌سازد. سلسله مراتب سنتی وجود در تفکر فلسفه اسلامی که ملاصدرا از آن پیروی کرده است، از سه عالم تشکیل می‌شود: 171#عالم طبیعی و محسوس؛ 171#عالم میانی؛ و 171#عالم عقول یا ملائک.

حکمای اسلامی حد فاصل میان مادیات و مجردات صرف را 171#برزخ؛ یا 171#عالم مثال؛ خوانده‌اند. عالم مثال مرتبه‌ای از هستی است که میان موجودات مادی و مجردات محض قرار گرفته است. یکی از مباحث مهم فلسفه ملاصدرا در این زمینه، اثبات عالم مثال و تجرد خیال است. وی در آثار مختلف خود، به ویژه در اسفار الاربعه، درباره قوه خیال و تجرد آن و اهمیت این تجرد، بسیار سخن گفته و از راه‌های مختلف، تلاشی وافی در اثبات تجرد قوه خیال انجام داده است. در واقع، می‌توان گفت ملاصدرا اولین کسی است که تجرد قوه خیال را با برهان فلسفی به اثبات رسانیده و در فلسفه وارد کرده است. ملاصدرا در این باره می‌گوید: 171#من در آثار بزرگان فلسفه، چیزی که حاکی از تحقیق در این مطلب و اعتقاد به تجرد قوه خیال باشد و فرق میان تجرد قوه خیال از عالم طبیعت و نیز فرق آن را از تجرد عقلانی بیان کند، ندیدم.

در میان حکمای اسلامی، حکمای مشاء، به ویژه ابن سینا وجود این عالم را رد می‌کنند. شیخ اشراق، ضمن اذعان به وجود آن، با طرح ادله‌ای کوشیده است وجود آن را اثبات کند؛ اما به این دلیل که خیال را منفصل می‌داند، در تحمل مناقشات وارد موفق نبوده است.

اهل تصوف و عرفان، به ویژه ابن عربی، در آثار خود، علاوه بر قبول عالم مثال، ویژگی‌های آن را ذکر کرده؛ اما از ابراز استدلال و برهان در این زمینه خودداری کرده است. ملاصدرا در قبول وجود عالم مثال، هم صدای عرفا و شیخ اشراق است و در کتاب اسفار، براهین متعددی را هم برای اثبات 171#مثال متصل؛ و هم برای 171#مثال منفصل؛ ارائه داده است.

از نظر صدر المتألهین، وجود مثالی بر دو قسم است: مثال منفصل و مثال متصل. مثال منفصل عبارت است از فرد مثالی هر نوع از انواع محققه. چنین وجودی مسبوق به ماده جسمانی نبوده و قدیم است. همچنین، وجودش وجود ادراکی و علمی است؛ چون چنین وجودی امکان ذاتی داشته و احتیاجی به ماده ندارد.

صرف امکان ذاتی کافی است که از علت خود فایض شود. اگر برای هر طبیعت، سه فرد مجرد 171#عقلانی؛ و 171#مثالی؛ و 171#مادی؛ ممکن باشد، از وجود فرد مادی، بر اساس قاعده 171#امکان اشرف؛ به وجود آن دو فرد نیز استدلال می‌شود. در موجودات مجرد، چون احتیاج به شرایط و لوازم مادی نبوده و صرف امکان ذاتی کافی است، قاعده امکان اشرف جاری است.

در مثال متصل، قوه خیال که تجرد برزخی دارد، متصور به صورتی برزخی می شود. درواقع، « صورت اخروی«؛ صورتی است که نفس به این اعتبار، به آن متصور می شود. از نظر ملاصدرا، نفس به هنگام جداسدن از بدن، قوه و همیه مدرک معانی جزئییه و صور جسمانییه را با خود حمل می کند.

این قوه که «عجب الذنب« نیز نامیده می شود، حلقه اتصال بین روح و بدن است و موجب توجه به بدن می شود و بدین ترتیب لذات و عذاب جسمانی را درک می کند. شیخ اشراق بر خلاف ملاصدرا، «صور خیالییه« را قائم به ذات می داند که در جهان خارج از عالم نفس وجود دارد. وی عقیده دارد که صور خیالییه موجود و محقق است، نه در عالم ذهن قرار دارد و نه در عالم عین، بلکه این صور، در جای مخصوص و موطن دیگری جای دارد که آن را «خیال منفصل« می داند.

اما ملاصدرا وجود و عدم صور خیالییه را وابسته به توجه و اعراض نفس از آن صور می داند و بنابراین، به «خیال متصل« قائل است. وی معتقد است طبق استعدادهایی که در نفس حاصل می شود، صور برزخی وجود پیدا می کند. این صور، جنبه تکامل نفس و خروج آن را از قوه به فعلیت دارند. نفس که به واسطه وجود استعداد به بدن جسمانی افاضه شده است، در قوس صعود، انواع کمالات را واجد می شود. ملاصدرا معتقد است از آنجا که نفس در ادراک جزئیات و امور متشخصه مادییه، به بدن محتاج نیست، قوه خیال مجرد است؛ یعنی اینکه امر جزئی را از طریق ذات خود ادراک می کند.

«ادراک« و «خیال ذات« از توانایی های نفس است. از نظر ملاصدرا، نفس می تواند بدن متشخص خود را درک کرده و امور جسمانی را از طریق قوه خیال درک کند. همچنین، اشخاص اخروی را که غیر از اشخاص این عالم بوده و غایب اند، درک کند؛ به این صورت که وقتی انسان می میرد، درحالی که نفس از بدنش جدا می شود، به ذات خود و قوای «مدرکه جزئییه« آگاه است.

پس او ذات خود را تخیل کرده و خود را عین انسانی که در قبر است، توهم می کند و بدن خود را مقبور می یابد. در نتیجه، پاداش های وارده را درک می کند. در جایی دیگر، ملاصدرا معتقد است که تأثیر امور آخرت در وجود، از این عالم بیشتر است؛ زیرا تصورات و تخیلات موجودات این عالم، غیر وجود عینی آن هاست. به همین دلیل، آنچه بر وجود خارجی آن ها مترتب می شود، بر تصور و تخیل آن ها نیز مترتب می گردد، بر خلاف موجودات اخروی که وجود عینی آن ها، عین تخیل و وجود خیالی آن هاست و موضوع صور جسمانییه اخرویه، نفوس انسانی است و موضوع صور جسمانی دنیا هیولاست؛ ابتدایی ترین عنصر سازنده که در غایت نقص و ضعف است.